بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محدجواد شبیری 10 مهر 1397.

خب بحث خروج از محل ابتلا را بحث می کردیم. بحث این بود که اگر علم اجمالی تعلّق بگیرد به شیئی که یک طرف آن خارج از محلّ ابتلا است آیا نسبت به آن طرفی که داخل در محلّ ابتلا است علم اجمالی منجّز هست یا نیست؟ گفتیم که مراد از خروج از محلّ ابتلا این است که جایی که داعی تبعی نسبت به فعل مثلا در یک محرّم وجود ندارد. دواعی نوعیه از انجام آن کار مصروف هست. فرض کنید اگر ما مثال معروفی که می زنند می گویند نجاست یک عناء الملک. من علم اجمالی دارم که یا ظرف من نجس است یا ظرف پادشان نجس است. خب داعی نوعیّه بر این که من بخواهم از آن عناء پادشاه استفاده کنم وجود ندارد. حالا ممکن است یک قدرتی وجود داشته باشد به این که بروم درخواست کنم به بعضی از خدمه پادشان بگویم ظرف پادشاه را بیاورید که ما در آن یک آب بخوریم تا این بحث مصداق پیدا کند این ممکن است یعنی قدرت عقلی هست ولی قدرت یا طوری که مقدمات بعیده ای دارد برای تحقق آن یا این که مقدمات بعیده ندارد تبع ذاتی انسان از آن متنفر است. فرض کنید که من می دانم این قطره خون یا افتاده است روی این ظرف یا افتاده است روی ظرفی که آب گل الود دارد. هیچ کس از آن آب گل الود استفاده نمی کند. یا اب تمیز یا آب گل آلود. از آن آب گل آلود قدرت دارد انسان می تواند آن را بخورد. ولی تبع انسان از خوردن آن آب گل آلود ابا دارد. جامع آن این است که به طور طبیعی آن ترک اگر شارع هم نهی نکرده باشد محقّق است. نهی شارع اگر هم نباشد آن ترکی که مطلوب شارع است و می خواهد تحقق پیدا کند محقّق است. خب بحث سر این است که آیا در اینجا علم اجمالی از تنجیز می افتد یا خیر. مرحوم آقای خویی این طوری می فرمایند که مرحوم آقای خویی می فرمایند که خروج از محل ابتلا شرط تنیجز تکلیف نیست. بر خلاف این که قدرت

اگر امر دایر بین این باشد که دو تا شیئی باشند یکی از آنها کلّا مقدور نیست یکی شان مقدور هست آنجا نه ایشان قبول می کنند از تنجیز می افتد. ولی آن جایی که من اصلا قدرت بر تحقق آن ندارم. آن نه آن از تنجیز نمی افتد. خب چطور چه بیانی ایشان می فرمایند که اگر غرض شارع از اوامرش تحقق مأمور به باشد بأی وجه کان یا غرض شارع از نواهی آن عدم تحقق منهی عنه باشد بأی وجه کان مطلب شما درست است. ولی ما در بحث تعبدی یا توسلی گفتیم که غرض از اوامر و نواهی فعل المأمور به و ترک منهی عنه مستندا الی امر المولا أو نهیه است. و این معنا در خروج از محل ابتلا هم تصویر می شود من در واقع این ترکی که اینجا می خواهم انجام دهد به استناد آن امر مولا این شیء را ترک می کنم. و مانعی ندارد که یک شیء حالا بعد توضیحات دیگری را هم می دهم که بعد توضیحاتش را بعدا عرض می کنم. آن این است که ممکن است یک شیء کأنّه دو تا داعی داشته باشد. ولو من اگر امر شارع هم نبود این فعل را انجام می دادم. به جهت حفظ نفس. مثلا فرض کنید شارع اگر دستور می دهد احفظوا نفسکم، نفس خود را حفظ کنید، این امر دو تا داعی می تواند باعث شود برای این که این فعل حفظ نفس تحقق پیدا کند. یک داعی این است که محبّت نفس چون علاقه ای به خودم دارم این علاقه به خودم منشأ می شود که خودم را حفظ کنم. یک مطلب دیگر این که چون شارع امر کرده است آن را انجام می دهم. خب در بحث قصد قربت در عبادات این مطلب را مطرح کرده اند که انواع و اقسام دارد این جایی که علاوه بر قربت یک داعی دیگری هم وجود داشته باشد. یک موقعی هر دو داعی داعی تامه هستند ذاتا گاهی اوقات یکی از آنها تامه است یکی از آنها ناقصه است. علی أیّ تقدیر جایی که داعی قربی ذاتا داعی تامه ای باشد یعنی اگر هم آن محبّت نفس نبود من این را انجام می دادم. همین مقدار کافی است برای این که من این امری را که انجام می دهم به خاطر مولا انجام بدهم. البته وقتی دو تا داعی وجود داشته باشد این اجتماع بالفعل داعیین علی فعل واحد محال است. در نتیجه هر یک از این دو تا داعی تبدیل می شوند به جزء العله از تمام العله بودن می افتند. یک شیء نمی تواند علتین مستقلتین داشته باشد ولی آن مقداری که در قصد قربت معتبر است داعیت تامه بالفعل نیست. همین مقدار که صلاحیّت داعویّت تامه بالذّات داشته باشد یعنی اگر داعی دیگر نبود خود این داعی کافی بود برای این که من را تحریک کند به انجام عمل. همین مقدار کافی است. و خب در مواردی که یک داعی تبعی به فعل واجب یا یک داعی تبعی به ترک حرام وجود دارد، می توانیم ما داعی قربی هم تصویر کنیم به همین نحو. داعی یعنی من اگر هم تبعا داعی نداشتم به خاطر خدا این فعل را انجام می دادم. اگر تبعا داعی نداشتم این ترک را محقق میکردم این فعل را ترک می کردم. و ایشان می فرمایند که فرقی هم بین تعبدی و توسلی نیست. ما در جای خودش گفته ایم چه تعبدی باشد چه توسلی باشد غرض از امر تحقق مأمور به مستندا بالامر است. حالا چه در تعبدی ها و چه در توسلی ها. اما تفاوت بین اینها در غرض نیست. تفاوت اینها در ملاک است. در تعبدی ملاک فقط در حصه ای از مأمور به است که به قصد قربت آورده می شود در توسّلی ملاک در اعم است ولی در این که غرض از امر مضیّق هست هر دو اینها با هم دیگر شریک هستند. بعد آقای خویی یک استشهادی می کند شاهدی می آورد می گوید شاهد بر این که غرض از امر مطلق تحقق مأمور به و عدم تحقق منهیٌّ عنه نیست این که شارع به یک سری اموری امر کرده است ذاتا موجود است. امر به حفظ نفس. امر به اینکه به بچه ات باید رسیدگی کنی امری که باید به عیالت مثلا نفقه بدهی خب در اکثر موارد شخص اگر هم امر شارع نباشد این امور را انجام می دهد. این طور نیست که فقط اختصاص داشته باشد امر حفظ نفس به ان کسی که می خواهد خودکشی کند به او می گوییم حفظ نفس کن. به او که اختصاص ندارد. به کسی که بچه اش را دوست ندارد اگر امر شارع نباشد به او انفاق نمی کند. با عیالش قهر است اگر امر شارع به وجوب انفاق نباشد اینها اختصاص به ان موارد که ندارد. موارد متعارفی که حفظ نفس ذاتا تحقق پیدا می کند. مواردی که مثلا همین انفاق بر اولاد انفاق بر زوجه به داعی تبعی تحقق پیدا می کند در اینجا هم اینها مأمور به هستند. ایشان می گوید این مطلب مسلّم است و بنابراین این را به عنوان نقض این

از آن طرف نهی از اکل قاذورات اختصاص ندارد به جایی که شخص به یک جهتی حاضر هست قاذورات را بخورد. یک بنده خدایی با دامادش دعوایش شده بود پدرزن عجیب و غریبی داشت این پدرزن انقدر داماد را اذیت کرده بود که داماد به پدرزنش گفته بود که اگر اینجا قاذورات چیز کنی من می خورم دست از سر من بردار. تا این حد

یا گاهی اوقات می خواهد یک مسابقه ای انجام دهد می خواهد اسمش در رکورد گینس ثبت شود امثال اینها می خواهد میزان مقدار قاذوراتی که بخورد به مقداری برسد که رکورد بزند امثال اینها خب آنها داعی های خاص نادری هست که ممکن است یک موقعی اتفاق بیفتد امثال اینها. ولی اختصاص ندارد نهی به این موارد نادره. موارد متعارف منهیٌّ عنه را که نمی شود از تحت این نواهی خارج کرد. بنابراین کاشف از این است که غرض از امر و نهی شارع صرف تحقق مأمور به و عدم تحقق منهیٌّ عنه نیست. این چکیده فرمایش آقای خویی.

خب ما اینجا در چند مرحله بحث داریم. یک مرحله اول این بحثی که از این مرحله اخیر حالا این نقض را کار ندارم مرحله ما قبل اخیر بحث تعبدی و توسلی را ایشان مطرح کرده اند بحث را شروع می کنم. و فرق بین تعبدی و توسلی. این بحث را حاج آقا در اوایل بحث صوم مفصّل بحث کرده اند که فارق بین تعبّدی و توسّلی چیست. حاج آقا انجا اشاره می فرمایند که ما حالا من یک مقداری جوهره فرمایش حاج اقا را با یک مقداری تغییر بیان می کنم که با کلام اقای خویی سازگارتر باشد که روشن باشد که کجای کلام اقای خویی را می خواهیم نقض کنیم. این که اقای خویی بین مصلحت و غرض از امر فرق می گذارند و می گویند که مصلحت در واجب توسّلی اعم است این مطلب ناتمام است. چون بالأخره غرض شاره تحقق مصلحت است دیگر. اگر شارع مقدس مصلحتش اعم است غرض اعم می شود. ولی یک مطلبی را مرحوم اقای خویی به آن توجه نکرده اند. آن این است که ما دو غرض داریم. یک غرض اولیه داریم یک غرض از امر داریم. شارع مقدّس ابتدا می بیند که مثلا در حفظ نفس یک ملاکی وجود دارد. حالا من توسّلی را مثال بزنم. شارع مقدس می داند که در پاک بودن لباس من مصلحتی وجود دارد. چه این پاک بودن به خاطر خدا انجام شود چه به خاطر خدا انجام نشود این پاک بودن متعلّق مصلحت است. مصلحت دارد. وقتی مصلحت دارد شارع او را دوست دارد طبیعتا حب شارع به او تعلق می گیرد و غرضش این است که آن شیء تحقق پیدا می کند. ولی چون احتملا میدهد اگر امر نکند این از راه دیگری غیر از راه امر تحقق پیدا نمی کند امر می کند. امر برای چیست؟ غرض از امر آیا تحقق مأمور به به وسیله آن حصه ای از مأمور به ای که امر در سلسله علل ان اصلا واقع نیست آن می تواند باشد؟ آن که معقول نیست. ببینید این نکته را توجه کنید یک نکته دقیقی است. علت غایی شیء هیچ وقت نمی تواند تحقّق حصّه ای از شیء باشد که آن شیء در سلسله علل او واقع نیست. ببینید من مؤدّب بودن بچه ام مطلوبم است. بچه ام را میگذارم فرض کنید کلاس اخلاق برای اینکه مؤدب به آداب الهی شود. این ولو مؤدب بودن بچه من چه مؤدب بودنی که ناشی از این کلاس اخلاق باشد چه مودب بودنی که ناشی از آن نباشد مطلق مؤدب بودنش برای من مطلوب است. من ولی این که من کلاس اخلاق می گذارم برای تحقق مطلق مؤدب بودن نمی تواند باشد. مؤدب بودنی که کلاس اخلاق در سلسله علل آن ولو احتمالا واقع نیست آن که نمی تواند باشد. من کلاس اخلاق برای این می گذارم که آن حصه ای از مؤدب بودنی که می تواند ولو احتمالا از کلاس اخلاق حاصل شود آن محقق شود. البته مطلوب من مؤدب بودن خصوص آن حصّه نیست. خصوص حصّه مؤدب بودنی که کلاس اخلاق در سلسله علل آن هست نیست. مطلق مؤدب بودن مطلوب من است. بنابراین اگر مؤدب بودن از جای دیگری حاصل شود قهرا امر ساقط می شود. چون غرض من حاصل شده است. نه غرض از امر حاصل شده است. غرض اولیه حاصل شده است. و همین باعث می شود که در توسبلیّات اگر آن شیئی که مورد نظر است آن غرض اولیه از راه دیگری هم حاصل شود غرض تأمین شود. فرض کنید من گرسنه هستم. به پسرم می گویم برو برای من غذا بگیر بیاور بخورم. حالا اگر این گرسنگی از راه دیگری برطرف شد. برای چه من می گویم برو غذا بیاور؟ برای اینکه می خواهم گرسنگی من برطرف شود. آن انرژی هایی که نیاز دارد بدن من به وسیله غذا به من برسد. حالا اگر من خودم فکر نمی کردم که اینا غذایی وجود داشته باشد نگاه کردم دیدم تو اتاق غذا هست و خوردم. خب انرژی ها تأمین شده است دیگر امر من دیگر روح قضیه این است. اوامر، اوامر مشروط است. امری که ما می کنیم اوامر توسّلیه اوامر مشروط هست. امر به شیء است به شرطی که شیء از غیر طریق امر تحقق پیدا نکرده باشد. وقتی می گویم که اغتسل ثوبک من الجنابه اگر این ثوب خود به خود پاک شد این غسل چرا ساقط می شود چون از اولا این امر جوهرا یک امر مشروط است. یعنی اگر این لباس از غیر طریق امر پاک نشد اغتسل ثوبک من الجنابه. اغتسل ثوبک من الجنابه مفادش این است. بنابراین تفاوت بین واجب توسّلی و واجب تعبّدی در این است که در واجب توسّلی غرض اولیه اوسع است از غرض امر. چون غرض اوسع است آن غرض اولیّه یک شرطی در امر خواهد بود. یعنی اگر آن غرض اولیه حاصل نشد شما باید این امر را محقّق کنید.

ما در واجب توسّلی آن چیزی که در واجب توسّلی هست در واقع امر مشروط است. ما می گوییم اگر از راه دیگری حفظ نفس نشد کأنّه حفظ نفس کن. بنابراین در جایی که حفظ نفس از جای دیگر انجام شود در واقع امر نداریم. امر برای این است که حفظ نفسی که از ناحیه امر حاصل می شود محقق شود. ولی جایی که حفظ نفس از غیر آن طریق حاصل می شود دیگر کأنّه امر نداریم. یک نکات ریزه کاری هست که من در کلام آقای صدر بعضی نکات را متعرّض شده ام آن را بعدا عرض می کنم.

سؤال:

پاسخ: بنابراین خطابی که حالا آن در مورد خطاب صحبت می کنم که آیا شامل می شود یا خیر.

اگر بحث سر این است که خطابی که غرض از خطاب، ایجاد محرّکیّت باشد در جایی که خطاب محرّک من نیست معنا ندارد خطاب آن را بگیرد. خطاب برای این کرده می شود که محرّکیّت ایجاد میکند. اگر خطاب محرّک من نیست آن دیگر و به تعبیر حالا یک تعبیر دیگر بگویم حالا یا محرّک نیست یا اگر به اصطلاح آن از راه دیگر خود به خود آن حاصل باشد این که شارع مقدس باز هم بخواهد امر کند تحصیل حاصل است. ببینید غرض اولیه شارع تحقّق مأمور به مستندا به امر نیست در واجبات توسّلی. در واجبات توسلی غرض اولیه اش مطلق تحقق مأمور به است. ولی شارع مقدس امر می کند تا به تعبیر مرحوم اقا ضیا یک تعبیری دارد ایشان می گوید سد باب عدم کند از طریق امر. یعنی اینکه یک شیئی حالا بحث صدوق باشد برای بعداتوضیح بیشتر می دهم

سؤال:

پاسخ: بحث این است که ولو مأمور به غرض از امر تحقق آن حصه ای است که ناشی از امر است ولو احتمالا. ولی چون غرض اولیه اوسع است این جور نیست که مصلحت به غرض شارع هیچ ربطی نداشته باشد. صرف یک مصلحت صرفه باشد. نه آن مصلحت غرض است آن غرض اولیه است نه غرض از امر است. پس اگر آن غرض اولیه حاصل شود معنا ندارد دوباره شارع امر کند. در جایی که غرض اولیه شارع حاصل است شارع امر نمی تواند بکند. معقول نیست امر کردن. حالا یا غرض اولیه حاصل می شود یا نمی شود یک بحث دیگر است. یعنی مشکل تحصیل حاصل که مشکلی است که در موارد خارج از محل ابتلا مطرح است آن مشکل پابرجا است. وقتی یک شیئی حاصل است دیگر شارع نمی تواند امر به تحصیل حاصل کند. عرض کردم یک نکته ای در کلام آقای صدر وجود دارد که می خواهد بگوید اینها از باب تحصیل حاصل نیست آن را من بعد به آن

سؤال:

پاسخ: نه فرض این است که ملاک اوسع است. آقای خویی این را هم قبول دارد که ملاک

غرض از امر مطلب آقای خویی درست است غرض از امر همیشه تحقق حصّه ای از مأمور به است که امر در سلسله علل آن قرار دارد ولو احتمالا. این درست است. ولی این کافی نیست برای اثبات مطلب آقای خویی. ما یک غرض اولیه داریم یک غرض از امر داریم. جایی که غرض اولیه اوسع است غرض اولیه وقتی حاصل شد امر ساقط می شود.

سؤال:

پاسخ: نه استناد دخالتی ندارد در آن غرض اولیه. استناد دخالت ندارد. چه مستندا باشد چه نباشد تعمیم می شود. لغو است چه فایده دارد؟

سؤال:

پاسخ: دخالت داشته باشد غرض از امر فایده ندارد فرض این است که این غرض از امر و یعنی به یک معنا صحیح است که شارع مقدس امرش به آن حصه ای که آن حصه مستند به امر هست حاصل می شود. ولی این جور نیست که اگر از راه دیگری امر حاصل بشود غرض اولیه شارع تاامین نشده است. شارع ملاکش اگر آن بیان آقای خویی باشد آقای خویی چیزشان این است که شارع علاوه بر این که ملاک دارد در نفس تحقق مأمور به یک ملاک هم دارد در اینکه من مستندا به امر این را محقق کنم. اگر مراد آقای خویی این باشد اگر من مثلا می دانم لباس من خود به خود شسته می شود باید بروم جلوی آن را بگیرم. چون اگر لباس من خود به خود شسته شد دیگر نمی توانم امر را محقق کنم.

سؤل:

پاسخ: نه توجه نکردید بحث من چیست. یک موقعی آقای خویی بحثشان این است که دو تا ملاک وجود دارد. یک ملاک این است که اولا مأمور به تحقق پیدا کند من أی وجه کان. یک جهت دیگر این است که مأمور به به خاطر امر شارع تحقق پیدا کند. این هم شارع مطلوب ثانویه شارع است. خب اگر جایی آن مأمور به خود به خود حاصل شد ممکن است آقای خویی بگوید که اینجا چون خود به خود حاصل شده است من دیگر نمی توانم آن مامور به را مستند کنم. یک مصلحتی فوت شده است. اگر مراد آقای خویی این نکته باشد که علتی که اینجا امر ساقط می شود به خاطر این است که دیگر امکان استیفا غرض نیست. تعبیری که مرحوم آخوند در بحث اجزا دارند. می گویند اجزا گاهی اوقات به جهت تحقق مأمور به است گاهی اوقات اجزا به خاطر این است که دیگر امکان استیفای غرض نیست. ایشان مثال می زنند که اگر دکتر گفته باشد که شما باید غذای زعفرانی بخوری تا خوب شوی. آمد و طرف غذای غیر زعفرانی خورد دیگر نمی تواند غذای زعفرانی بخورد چون زمینه را از بین برده است. بنابراین کاهی اوقات سقوط امر به خاطر عدم امکان استیفای غرض است. آقای خویی می خواهند این طور بگویند که علتی که در واجب توسلی امر ساقط می شود نه به خطار این که غرض از امر حاصل شده است. غرض از امر حاصل نشده است ولی اگر یک یشئی خود به خود حاصل شد چون فرض این بود که صرف الوجود مأمور به را به استناد امر می خواستیم محقق کنیم و صرف الوجود لا تکرر. تکرر پذیر نیست بنابراین استیفای غرض مولا حاصل نمی شود. یعنی غرض دومیه. غرض دیگر مطلوب دوم. اگر این باشد یک لازمه ای دارد که هیچوقت ایشان نمی تواند به آن ملتزم شود. اگر من می دانم دوست من آمده است دارد لباس من را می خواهد بشورد. من باید جلوی او را بگیرم که نشورد لباس را. به چه خاطر؟ به خاطر این که شارع می خواسته است که اگر او بخواهد این لباس را بشورد این سبب می شود که من دیگر نتوانم شستن لباس مستند به امر را محقق کنم. شستن لباس چیز را. این معنایش این است که فرض کنید که در مثالی که زدم اگر کسی شارع به او گفته بود که پلوی زعفرانی بخور. این بخواهد پلو عادی بخورد خب باید جلوی آن را بگیرد خودش. نباید پلوی عادی بخورد. یعنی از بین بردن زمینه یعنی باید کاری کند که زمینه انجام مأمور به موجود باشد.

سؤال:

پاسخ: فرض این است که واجب است. ایشان می خواهد بگوید که واجب توسلی است. فرض این است که واجبات توسلیه است. غرض ثانویه هم واجب است. اگر این نباشد که نتیجه گیری های بحث ایشان نمی شود. ایشان می گوید چون غرض های ثانویه واجب است بنابراین امر منجز است. تنجیزی که ایشان می خواهد بگوید به خاطر وجوبش است و الا ملوب بودنش که

غرض ثانویه مصحح نیست باید الزامی باشد. غرض ملزمه باشد. مصلحت غیر ملزمه که مصحح امر الزامی نیست.

نه امر یعنی در واقع ایشان می گوید که غرض شارع از امر این است که آن چیزی که و ما امروا الا لیعبد الله. شارع مقدس می خواهد شما کمال حاصل کنید. بنابراین مجرد تحقق مامور به من أی سبب کان باعث نمی شود که شارع به مصلحتی که برای او می خواست برسد. خب باید جلویش را بگیرد

سؤال:

پاسخ: نه توسلیات در این جهت که اگر حاصل شد ساقط می شود. اگر حاصل شد در تعبدی حاصل نمی شود. یعنی ببینید توجه کنید می گوید که چون غرض اولیه این بود که این مأمور به حاصل شود. غرض ثانویه این است که حصول مأمور به حصول صرف الوجودش به استناد امر شارع باشد. اگر حصول صرف الوجود از هر طریقی حاصل شد دیگر صرف الوجود که حاصل شد دیگر تکرار پذیر نیست. به خاطر همین امر ساقط می شود به خاطر این که دیگر امکان استیفای غرض امر نیست. که نتیجه این امر این است که اگر میتوانست جلوی تحقق مأمور به از غیر طریق مستند به امر را بگیرد باید جلویش را بگیرد که ایشان نمی تواند بگوید ملتزم شود می خواهم این را عرض کنم. لازمه حرف ایشان یک لازمه ای دارد اگر مرادشان این جهت باشد که

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد